

نویسنده شاعر و معلمان

احمد قلی زاده (سراب) کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی و دبیر دبیرستان های سراب است که به شیوه‌ی سنتی و نوطیح می‌آزماید. از اشعار اوست:

چشم بارانی

در کویر دلم تو لاله بکار
لاله‌ی عشق
لاله‌ی امید
بیم بی‌آبی و نرسن نیست
چشم من هر غروب بارانی است

در انتظار

نگاه بر سر راه نگار خشکیده
به باغ باورمان انتظار خشکیده
چه جای صحبت عشق است بی ظهور رخت
که در کویر نبودت بهار خشکیده
چه چشم‌ها ز دعا هر غروب بارانی است
چه دست‌ها که به شب‌های تار خشکیده
بدون روی تو یکسر چمن خزان پوش است
نوای شوق هزاران هزار خشکیده
بیا که منتظران چشم بر افق دارند
به قاب دیده‌ی گریان غبار خشکیده
دلی بدون تو در سینه هیچ دانی چیست؟
شکوفه‌ای است که در شوره‌زار خشکیده
مثال قطره‌ی اشکیم روی دامن صبح
در انتظار تب انگیز یار، خشکیده



هوشنگ بهداروند (شوستر) دبیر زبان و ادبیات فارسی است و غزل می‌سراید. از اوست:

جمعه‌ها

در چشم من برای شما هیچ خواب نیست
سخت است انتظار، مرا هیچ تاب نیست
این هفته هم گذشت تو از ره نیامدی
حرفی که از ورود شما در کتاب نیست
گفتند جمعه‌ها تو نظر می‌کنی به ما
این جمعه هم گذشت و ما را خطاب نیست
من خواب دیده‌ام که تو از راه می‌رسی
این خواب خوب، زایده‌ی التهاب نیست
می‌خوانمت درون نمازم همیشه وقت
هرگز دلی شبیه دل من کباب نیست
روزی تو می‌رسی همه جا داد می‌زنند
آن روز خواهشی که بدون جواب نیست



سروش سپهری (۱۳۳۲- رودسر) با ۲۸ سال سابقه‌ی خدمت، هم‌اکنون در تهران مشغول به تدریس است. مجموعه‌ی «در این فصل باران» را در سال ۱۳۷۹ چاپ کرد که شامل غزل، رباعی و دوبیتی است. از غزلیات اوست:

بی پایاب

غوطه‌ور در کام گردابی هنوز
غرقه‌ای و فکر پایابی هنوز
بانگِ نوشانوش شب‌هایت گذشت
بی‌خبر از روز، در خوابی هنوز
جلوه کرد آئینه از رخسار دوست
تو همان تصویر در قابی هنوز
روزگارت کشتی طوفان زده
چون حبیبی، خانه بر آبی هنوز
رود دریا دل، به دریا می‌رسد
ای دریغا! فکر مردابی هنوز

شبه گل

برقی زد و درخشید از خاک شب گذر کرد
آئینه را گشود و خورشید را خیر کرد
چون صبح پر کشید و دستی به کلهکشان برد
شوری به عالم افکند، خاکستری شرر کرد
خندان‌تر از بهاران، رقصان‌تر از شکوفه
با بال آرزوها، تا شهر گل سفر کرد
ای رهنورد خسته! شوق حضور یاران
دست تو را به در زد، شام تو را سحر کرد
برخوان که تا بخوانند آن آیه‌ای که گفتی:
محراب عاشقان را معراج جلوه گر کرد
دریاکشان که رفتند تا ساحل سپیده
مائیم و شطّ سرخی، کز تیرگی گذر کرد



علی کفشگر اهل چمستان
مازندران است که غزل و رباعی
می‌سراید و مضامین شعر او
عاشورایی است. دو رباعی او
عاشورایی زیر و «روی نیزه‌ها» از
اوست:

... روی نیزه‌ها

آیه آیه عشق ارزانی ست روی نیزه‌ها
شرحی از اشراق عرفانی ست روی نیزه‌ها
یک طرف ماهی کبود و آسمانی اشک ریز
آن طرف‌تر پرتوافشانی ست روی نیزه‌ها
آفتاب دیگری آیا تولّد یافته ست
یا که ماه برج نیسانی ست روی نیزه‌ها
آفتابی خون‌تپان و ماهتابی آشناست
آن که سرگرم غزل‌خوانی ست روی نیزه‌ها
خواهرا، رو لحظه‌ای عطر و گلاب آماده کن
مجلس بزم گل افشانی ست روی نیزه‌ها
از چه می‌گویند این حوری و شان مشرقی
رخصتی! انگار مهمانی ست روی نیزه‌ها
مثل روز واپسین غوغاست در روی زمین
مثل دریا... وای... طوفانی ست روی نیزه‌ها

میعاد بزرگ

روزی که زمین بستر خاکستر بود
چشمان خدا ز آه زهرا تر بود
آن روز که آسمان جنون می‌بارید
میعاد بزرگ حنجر و خنجر بود

به مسلم بن عقیل

یک مرد میان کوجه‌ها جا مانده ست
یک شهر فقط چشم تماشا مانده ست
طوعه! در خانه روی مسلم بگشا
زیرا که رسول عشق تنها مانده ست

